اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**حالا چون یک فاصله‌ی زمانی هم شد فعلا برای ورود در بحث گفتیم همان بحث آخری را که در بحث اوامر در کتاب مرحوم نائینی مشغول بودیم همان بحث را دو مرتبه به اصطلاح سریعا به اصطلاح برای اینکه روز هم یوم الشروع هم هست شروع بکنیم عرض کردیم ایشان در بحث اوامری که فرمودند ترتیب بندی بحثشان به این بود که اموری فیه امور الأمر الأول و ثاني وثالث و به این عنوان قرار دادند و بعد هم امر سادس را در دلالت صیغه بر تعبدی و توسلی و این طوری .**

**عرض کردیم آن که متعارف در کتب اصول است این است که در همین بحث اول غالبا مفاد صیغه‌ی إفعل را بررسی کردند غالبا و بعد مدالیل دیگر صیغه را ایشان همه را یکنواخت آورده ، حتی بحث طلب و اراده که مربوط به بحث اوامر نیست ایشان امر مثلا چهارم قرار داده این نحوی که ایشان پیش رفته حالا شاید مقرر این کار را کرده است ، این روش مطلوب نیست این روش مطلوبی که مطلوب باشد .**

**بعدش هم در وسط مطلب باز ایشان یک مطلب دیگری دارد که باز آنجا هم توضیح می‌دهیم که در کتب اصول آن به نحو دیگری است به هر حال این ترتیبی را که ایشان در پیش گرفتند در بحث اوامر این یک ترتیبی نیست که متعارف در کتب اصول باشد حالا شاید بحث‌شان مثلا به این ترتیب بوده و الا متعارف نیست .**

**به هر حال در صفحه‌ی 134 در جلد اول تا 1377به عنوان امر خامس در مفاد صیغه‌ی إفعل عرض کردیم به طور کلی بحث کبروی که در اینجا هست در اصول وقتی تدوین شد این مرحله‌ی از تدوین اصول بیشتر سعی شد مباحث عنوان کلی به خودش بگیرد مثل مباحث فلسفی و منطقی اما خوب بعد با این واقعیت روبرو شدند که این درست نیست خیلی جاها إفعل داریم مثلا برای اباحه است و اذا حللتم فاصطادو صید که مستحب نیست انسان از احرام درآمد مستحب باشد صید بکند اگر از احرام درآمد صید مباح است حلال است یعنی صیغه نه فقط برای وجوب به کار نبرده شده برای اباحه است برای اصل اباحه است لذا دائما مجبور شدند چیز بکنند .**

**و ما در همان دور دوم عرض کردیم در بحث نواهی بود عرض کردیم این که مثلا تمام مواردی که ما در آیات و روایات داریم به صیغه‌ی لا تفعل باشد اینطور نیست نه ، در خود قرآن مختلف است تعابیر مختلف ، حرم علیکم دارد مثلا و حرموا علیهم الخبائث دارد احل لکم دارد لا تعزموا عقدة النکاح دارد الی آخره تعابیر مختلفی است یک تعبیر واحدی نیست این طور نیست که همه به تعبیر لا تفعل باشد .**

**عرض کردیم که بعدها نگاه کردیم مرحوم آقا ضیاء در این مقالاتشان در ذیل نواهی این مطلب را آقا ضیاء هم دارد حالا خوش حال شدیم که بالاخره ایشان هم موافقند ندیده بودم مطلب ایشان را به ذهن خودم رسیده بود در مرحوم محقق عراقی هم در بحث نواهی که ان شاء الله خواهد آمد ایشان هم دارد که این مطلبی که این‌ها گفتند این اصولا توضیحاتش را عرض کردیم این تقریبا از قرن چهارم شد یعنی بعبارة اخری یک توضیحی عرض کردیم حالا چون این توضیحش مفصل است من خیلی اجمالی در قرن اول و دوم مسائل اصولی خیلی به این شکل مطرح نبود لکن غالبا به صورت فتوی مطرح بود ، از فتوی از صحابه و یا غیر صحابه به صورت فتوی مطرح بود بعدها یک شکل و شمایلی به خودش گرفت و شکل‌های اولیه‌ی اصول در حقیقت و این منشاء اشتباهات فراوانی در فی ما بعد شده اساس مباحث اولیه‌ی اصول در بین مسلمان‌ها راجع بود به مساله‌ای مثل قیاس و استحسان یعنی بیشتر راجع بود به مصادر تشریع اصلا ناظر به مصادر تشریع آیا ما با قیاس می‌توانیم اثبات حکم شرعی بکنیم یا نه ؟**

**اما الان در این اصول ما بیشتر به طرق و امارات است مخصوصا اصول شیعه اصول متاخر شیعه عرض کردم اصطلاح اصول متاخر شیعه از بنده هست مراد من از زمان مرحوم وحید بهبهانی چون واقعا از زمان مرحوم بهبهانی وضع اصول در شیعه عوض شد و تقریبا می‌شود گفت که خلاصه‌ای از این نوآوری‌ها و کارها در کارهای شیخ انصاری قدس الله نفسه متمثل شده تقریبا جمع و جورش آنجاست البته بعد از ایشان به نظر ما مخصوصا این دو بزرگوار مرحوم عراقی و مرحوم آقای نائینی خیلی مبانی شیخ را توضیح دادند و به نظر من مرحوم نائینی موفق‌تر است ، عده‌ای هم خوب عراقی را موفق‌تر می‌دانند . به نظر ما یعنی اوج مباحث اصول متاخر شیعه را باید در همین کلمات تا حدی هم مرحوم محقق اصفهانی حالا آن هم تا حدی‌اش را باید بعد شرح بدهیم .**

**اما این دو نفر خیلی انصافا در این جهت زحمت کشیدند و اصولا عرض کردیم وجه تمایز اصلی اصول متاخر شیعه خوب دقت کنید سعی شد مباحث اصولی را از روایات در بیاورند چون این بعد از اخباری‌ها بود ، اخباری‌ها حمله‌ی شدیدشان به اصول این بود که این حرف‌ها برای اهل سنت است با روایات اهل بیت نمی‌سازد اصلا اشکال اخباری‌ها در حقیقت این بود دیگر در این اصول متاخر شیعه سعی شد همان مباحث را از روایات مثلا شیخ طوسی می‌گوید استصحاب حجت است لکن می‌گوید چون این شیء ثابت شده و نمی‌دانیم آیا مانعی از آن آمده یا نه اصل عدم مانع است پس ثابت است ، دقت کنید . از زمان وحید لا تنقض الیقین بالشک دیگر مطرح شد و خیلی هم عجیب است با اینکه عرض کردیم روایت لا تنقض الیقین بالشک در کافی نیست در فقیه هم نیست شیخ طوسی در قرن پنجم آورده خود شیخ طوسی که این روایت را منفردا آورده در باب استصحاب به آن تمسک نکردند اما علمای متاخر ما**

**این اصول متاخر شیعه امتیاز اساسی‌اش این است مثلا برای برائت اگر تمسک می‌کردند بیشتر به همین کل شیء مطلق مثل صدوق که عرض کردیم که آن کل شیء مطلق هم برائت مصطلح نیست حملش کردند بر برائت و الا همان برائت مصطلح نیست برائش مفاد کل شیء مطلق حلیت شیء واقعا است برائت مصطلح حلیت شیء ظاهرا است ، یعنی عدم حرمت ظاهرا ، رفع تکلیف ، توضیحاتش را ان شاء الله عرض خواهیم کرد.**

**اصول در اولش این طور بود یعنی در قرن اول و دوم و اینکه مجتهد مصیب است یا نه مرادشان از مجتهد در آن قیاس بود نه در حجیت خبر البته شما نگاه کنید کتاب مثلا إحکام آمدی می‌گوید همان بحثی را که در قیاس کردند در خبر هم پیش آوردند و الا اساسا آن بود چون خبر شأنش طریقیت است قیاس شأنش موضوعیت است ، مراد من از موضوعیت این است قیاس ناشی از یک نوع خبرویت بود مثلا قیاس را آن طوری که شما گرفتید همان تمثیل منطقی این نیست قیاس در حقیقت این بود که فقیه مجموعه‌ی احکام شرعی را در نظر می‌گیرد یک فضا سازی می‌کند مواردی که دلیلی بر حکم نیست مناسب با آن فضا جعل می‌کند یعنی مناسب با این فضا این است این اسمش شد تصویب .**

**و لذا خود سنی‌ها اشکال کردند که این چطور تصویب است شما می‌گویید حکم نیست وقتی نیست چطور صواب ، آخر تصویب یعنی به صواب رسیدی دیگر ، تصویب مصوبه یعنی شما به صواب رسیدید از آن طرف می‌گویید حکم نیست چطور به صواب رسیدید لذا آمدند گفتند مراد از تصویب به این معنا اگر خدا حکم جعل می‌کرد این بود تصویب یعنی این ، این حکم ، دقت کردید و الا خوب خودشان می‌دانند که حکم نیست وقتی حکم نیست تصویب یعنی چه ؟ یعنی اگر خدا**

**و لذا من همیشه عرض کردم دلیلی که آقایان درآوردند گفتند که تمثیل منطقی فلان مخصوصا این روایت معروف ابان ، يا أبان إنّك أخذتني بالقياس ، یکی از اساتید قم می‌گفت من پنجاه سال این حدیث را خواندم نمی‌دانستم لذا اصلا تمثیل منطقی نیست در انگشت دیه انگشت زن و اینها آن تمثیل نیست قیاس عبارت از این بود یک نوع فضا سازی بشود من جمله از این فضا سازی‌ها تمسک به عمومات بود تمسک به قواعد کلی بود ، این را هم قیاس می‌گفتند این را هم یک نوع قیاس حساب می‌کردند در صورتی که قیاس تمثیل منطقی که الان ما می‌گوییم نیست .**

**و لذا اصولا در قرن اول که قرن صحابه و تابعین است قیاس نمی‌گفتند رای می‌گفتند در قرن دوم در زمان ابو حنیفه در کوفه اسمش قیاس شد نوشتند اهل سنت هم نوشتند كان رأي عمر كذا مثلا ، رای را همان قیاس مثلا آن وقت این این طور بود یعنی این به این نکته بود یا نکته روشن شد ؟**

**و لذا موضوعیت داشت مثل این که شما وقتی که بخواهید به طبیب مراجعه بکنید خبرویت طبیب را حساب می‌کنید ، می‌آمدند می‌گفتند این فقیهی است کاملا مسلط است به فقه احکام فقه را مسلط است تناسبات فقه را مسلط است پس اگر مطلبی گفت این درست است اما در بحث حجیت خبر اصلا بحث خبرویت نیست طریقیت صرف است در بحث حجیت خبر طریقیت صرف است طریق است اصلا بحث خبرویت مطرح نیست ، بله گفتند ضابط باشد ضابط یعنی درست ضبط کرده باشد باز هم خبرویت .**

**و لذا بعضی‌هایشان گفتند همان بحث ، این تصویب را بعدی‌ها آمدند در مثل خبر هم مطرح کردند عرض کردیم دیگر شرح طولانی دارد حالا نمی‌خواهیم وارد این بحث بشوم ، کاش این مقدار هم وارد نمی‌شدیم . بعد تدریجا این مباحث اضافه شد مخصوصا با درج مطالب اصولی در کلام این خیلی موثر بود .**

**اصلا عده‌ای از علمای معروف اصول مثل فرض کنید قاضی عبدالجبار که خوب واقعا یک مغز متفکری است انصافا اهل تهران بوده اهل ری بوده می‌گویند چهارصد هزار صفحه به خط خودش نوشته بوده خیلی مرد فعالی است انصافا مرد پرکاری است ، این مغنی‌اش رسما 17 جلد 16-17 جلد است بعضی مجلداتش دو تاست مجموعا 20 جلد است مغنی ایشان خوب این در بحث امامت هست و کلام هست اصولش هم همان جاست در همان مغنی است مباحث اصولش در همان است یک اندماجی ما بین اصول مخصوصا نزد متکلمین با مباحث کلامی پیش آمد .**

**همان نفس کلامی که مطرح بود مثلا قبح عقاب بلا بیان ، دفع ضرر محتمل این دفع ضرر محتمل را در اصول آوردند شد مثلا وجوب احتیاط و لذا ما چند بار عرض کردیم این که الان آمده قبح عقاب بلا بیان که از زمان وحید آمده این در اصطلاحات ما این در حقیقت اصطلاح کلامی است اصطلاح اصولی نیست یا حق الطاعة که اخیرا بعضی‌ها اضافه کردند بر وجوب احتیاط به عنوان حق الطاعة ، حق الطاعة هم کلامی است .**

**ما خیلی تاکید کردیم که صحیح این است که شما در مسائل هر علمی اصطلاحات همان علم به کار برده بشود حتی اصطلاحات علم دیگر به کار برده نشود چون مفهوم عوض می‌شود ، اصلا در اصول ما در عقاب صحبت نمی‌کنیم در طاعت صحبت نمی‌کنیم در اصول ما در تنجز صحبت می‌کنیم ، آقای بروجردی در درس می‌فرمودند که شافعی گفته موضوع اسم اصول حجت است ، دیدم بعضی تقریرات ایشان که اخیرا چاپ شده نوشتند ندیدیم لکن این احتیاج به شافعی ندارد واقعا همین طور است اصلا در اصول کلا روی تنجز بحث کردند شما از اول اوامر بگیرید تا آخر اصول عملیه روی تنجز است .**

**لذا این تعبیر که آیا مثلا قبح عقاب بلا بیان اصلا این تعبیر کلامی است اصلا مناسب نیست در اصول این تعبیر ، آیا به مجرد احتمال حکم منجز می‌شود یا نه ، آیا احتمال منجز هست ، آیا محتمل متنجز هست ، باید این جور بحث کرد ، آیا مجرد احتمال کافی است ، مجردی که ما احتمال بدهیم کافی است برای تنجز حکم ؟ آن وقت اگر حکم منجز شد حکم منجز موضوع ادله‌ی جزائی است ، احکام جزائی است قاعده‌اش این طور است . یعنی حکم فی نفسه موضوع جزاء نیست جزاء یعنی عقوبت و مثوبت ، ثواب و عقاب . حکم شارع حکمی را قرار داد این فی نفسه موضوع عقاب ، وقتی منجز شد یعنی وقتی که مکلف با او رابطه پیدا کرد این رابطه را در اصول ما شرح می‌دهیم شرح اصول کلا در این رابطه است .**

**مثلا فرض کنید با صیغه‌ای افعل بود آیا وجوب فهمیده می‌شود این رابطه پیدا کرد با وجوب دقت کردید ؟ یعنی وجوب منجز می‌شود با صیغه‌ای افعل وجوب منجز می‌شود ، اگر یک حکمی منجز شد موضوع احکام جزائی است ، حکم فی نفسه موضوع احکام جزائی نیست ، حکم اگر توسط رسول الله بیان شد توسط امام صادق لکن به ما نرسید این موضوع احکام جزائی نیست و لذا بحث عقاب و اطاعت و دفع ضرر محتمل و این حرف‌ها اصلا مناسب نیست در اصول آورده بشود آن که مناسب است در اصول آورده بشود بحث تنجز است آیا تنجز پیدا می‌کند یا تنجز پیدا نمی‌کند ، ببینید ولینذروا قومهم این ینذروا مرحله‌ی تنجز است . فلولا نفر منهم ... لیفتقهوا فی الدین این مرحله‌ی به اصطلاح تعلم است این یک مرحله‌ی تنجز است مرحله‌ی دوم ولینذروا قومهم آن را که یاد گرفته یاد بدهد لعلهم یحذرون این یحذرون مرحله‌ی امتثال است . یک مرحله‌ی امتثال هست ، مرحله‌ی احکام جزائی هست ، لعلهم یحذرون .**

**ما در اصول بحثمان این است این بحث‌ها به این شکلش از قرن چهارم شده البته اولین کتاب اصولی که در کتب اهل سنت رسما هست اصولی است که شاگرد ابو حنیفه نوشته به نام شیبانی من فعلا نمی‌دانم اصلا این نسخه‌ی خطی‌اش هم پیدا بشود یا نشود اسمش این است، اما آن که الان موجود است کتاب شافعی است ، زمان حضرت رضا نوشته این کتاب را «الرسالة» این چاپ شده و نسخه‌اش هم موجود است . علی ای حال انصافا اما از این بحث‌هایی که شما می‌بینید درش نیست در عالم دیگری است این نحوه‌ی اصول این‌ها تدریجا دیگر مخصوصا معتزله ، معتزله خیلی لهم شأن در این ترویج علم اصول ، تدریجا به خاطر همین جریانی که در نزد معتزله بود تدریجا نزد ما بود .**

**همین عده‌ی شیخ طوسی خیلی اصول اصولی نیست ، شما عده‌ی شیخ طوسی را اگر حال داشتید بخوانید خیلی اصول متعارف اهل سنت به خلاف ذریعه‌ی سید مرتضی استاد ایشان ، ذریعه‌ی سید مرتضی کاملا اصولی است همین اصولی که ما الان داریم اوامر و نواهی همین ترتیبی که ما داریم ، در قرن پنجم است ذریعه‌ی سید مرتضی .**

**بعد از آن هم چون ابن حاجب یک مختصری از علمای اهل سنت شافعی باید باشد ، یک مختصری در اصول دارد این کتاب رسمی و درسی اصول در حوزه‌های دینی‌شان بود، خیلی هم شرح دارد شاید من یک دوره‌ای از شرح‌هایش را ، پانزده تا حاشیه است ، ده تا یازده تا حاشیه با همین مختصر اصولی ابن حاجب ، خیلی شرح دارد . این دیگر ولذا مرحوم علامه هم در کتب خودش همان روش ابن حاجب دائما اسم ایشان را هم می‌برد در معالم هم دیدید دیگر و قال ابن الحاجب ، چون این کتاب اصولی متعارف آن زمان این بود .**

**اخباری‌ها که در قرن یازدهم آمدند به شدت به اصول حمله کردند بعد از قرن سیزدهم که مرحوم وحید بهبهانی ، دوازدهم که مرحوم وحید بهبهانی رسیدند و ، ایشان شروع کردند یک اصول جدید شیعه ، برائت را با حدیث رفع گفتند قبل از ایشان کسی برائت را با حدیث رفع ، الان هم برای نکته فقط عرض می‌کنم .**

**شاید تعجب بکنید حدیث رفعی که ما الان داریم شیخ طوسی اصلا نیاورده این را با اینکه ایشان به برائت تمسک می‌کند ، اصلا این حدیث رفع در کتاب شیخ طوسی نیست در هیچ یک از کتب شیخ طوسی این حدیث رفع نیست نه در تبیان تفسیر ، نه در مبسوط ، نه در خلاف ، نه در نهایة ، نه در کتب حدیثش استبصارش تعجب آور هم هست انصافا هم تعجب آورد است شاید برای شما ، حدیث رفعی که هست در مبسوط هست که از اهل سنت است ، اهل سنت رفعشان سه تاست : نسیان و خطا و اکراه این که در کتب اهل سنت است همین سه تاست . این شش تا یا نه تا که در کتب ما آمده که من جمله ما لا یعلمون است این اصلا در کتب شیخ طوسی نیست و این در کافی هم هست اما در اصول کافی است ما موارد دیگر هم پیدا کردیم که در اصول کافی هست شیخ طوسی نقل نکرده ظاهرا یا اصول را نداشته یا ندیده یکی از این دو تا به هر حال ایشان از کافی تقریبا 80 درصد فروع کافی را نقل می‌کند لکن از اصول نقل نمی‌کند ، نمی‌دانم چرا حالا یا نظرش روضه را هم نقل نمی‌کند از هشت جلد کتاب معروف نسخه‌ی معروفی که الان داریم از هشت جلد از پنج جلد نقل می‌کند 80 درصد کافی تقریبا در تهذیب و استبصار وجود دارد تهذیب دیگر استبصار تلخیصش است ، اما حدیث رفع را ندارد .**

**اما این را مثلا فرض کنید تصادفا به عکس اخباری‌ها اول حدیث رفع را آوردند ملا محمد امین استرآبادی لکن اخباری‌ها حدیث رفع را زدند به شبهات موضوعیه ، این وحید بهبهانی بود که زد به شبهات حکمیه دیگر از زمان وحید این سه قرن اخیر دیگر من المسلمات شد که می‌خورد به شبهات حکمیه هم می‌خورد البته مسلما ما قبول نکردیم حدیث رفع ، حدیث رفع شش تایی یا نه تایی به لحاظ سند و متن هم مشکل دارد هم متنش مشکل دارد هم سندش و هم دلالتش بحثش ان شاء الله در محل خودش .**

**به هر حال اما می‌خواستم این را عرض کنم این ترتیبی را که ایشان مرحوم ، چون ما بنا گذاشتیم روی فوائد ایشان متعرض بشویم این خیلی ترتیب متعارف در کتب اصول از قرن چهارم و پنجم نیست اواخر چهارم . قرن سوم اواخر دوم و اوائل سوم کتاب رساله‌ی شافعی است که اصولا این سنخ نیست اما کتاب مفیدی است .**

**اما به هر حال انصافا شافعی در وقت موتش 54 سال بود آن هم 54 سال قمری به اصطلاح و انصافا خوب موفق است انصافا هم الام کتاب قشنگی است مرد پخته‌ای است انصافا در تقریب و تهذیب دارد حالا من فعلا آنجا دیدم نقل می‌کند که كان يفتي في مسجد رسول الله وهو ابن خمسة عشر سنة خیلی مهم است از پانزده سالگی فتوا می‌داده در مسجد النبی اگر راست باشد این عبارت اشتباه نکرده باشد خیلی تعجب آور است . چون اینها سن 20 سالگی را برای تحمل حدیث می‌گفتند تازه برود یاد بگیرد حدیث 20 ساله آن وقت 15 ساله آن وقت بعد از تحمل حدیث تا برسد به مقام فقاهت ، کان يفتي في مسجد النبي وهو إبن ، نمی‌دانم راست و دروغش را فعلا خبر ندارم .**

**علی ای حال مرحوم نائینی در این امر پنجم بیشترین بحث آقایان در بحث اوامر در صیغه‌ی امر و حتی در ماده‌ی امر همین وجوب است قد عرفت أنّ صيغة الأمر ليست موضوعةً للطلب ولا غيره من المعاني المذكورة لها ، عرض کردم این موضوعةً این روی مبنای مرحوم نائینی است این مبنای نائینی به این ، چون عرض کردیم مرحوم آقای نائینی خلافا للمشهور قائل است که معانی حرفی ایجادی هستند اخطاری نیستند ایشان قائل به ایجادی است ، ایجادی یعنی حرف این معنا را ایجاد می‌کند ، مثلا کلمه‌ی کتاب وضع شده برای این اما من وضع نشده برای ابتداء ، ابتداء را ایجاد وقتی شما به کار بردید ایجاد می‌کند ، ایشان معانی من را به اصطلاح معنای اسمی را اخطاری می‌دانند یعنی خطور می‌کند معنا به ذهن و معنای حرفی را ایجاد می‌دانند این از اصطلاحات مرحوم نائینی است .**

**عرض کردم و توضیح کافی عرض کردم تا آنجایی که من خبر دارم البته خبرهای ما خیلی ناقص است اولین کسی که این کلمه‌ی ایجاد را با حرف به کار برده مرحوم نجم الائمه‌ی رضی است در کتاب شرح کافیه ایشان در معنای حرفی یوجد المعنی في غيره ، من احتمال می‌دهم چون نائینی ننوشته از آنجا گرفته و ظاهرش هم این نیست که ایشان عبارت این را خوانده باشد حالا شاید در مثلا مباحثات و اینها صحبت شده و الا ایشان ایجاد دارد . دیدم بعضی از علمای اهل سنت هم چون کتاب در نحو است کافیه هم برای ابن حاجب است شافیه و کافیه این دو کتاب ایشان هم واقعا فوق العاده است ها خیلی استفاده می‌شود از آن هم شرح کافیه‌ی ایشان و هم شرح شافیه‌ی ایشان .**

**یکی از حضار : همان روایت منسوب به امیرالمؤمنین است .**

**آیت الله مددی : خوب آن روایت را آورده ایشان لکن مشکل این در حاشیه‌اش نوشته این روایت امیر با قطع نظر از سند این در خود حرف روشن نیست ما دل علی یعنی چند تعبیر آمده در خود حاشیه‌ی این کتاب ما سابقا توضیح دادیم حق هم با ایشان است با محشی است آن روایتی که به امیرالمؤمنین منسوب علی تقدیری صحة السند آن روایت در معنای حرفی‌اش هم چندتا تعبیر است یکی‌اش اوجد است تعابیرش مختلف است یکنواخت نیست اما این تعبیر را مرحوم نجم الائمه‌ی رضی دارد ما یوجد المعنی في غیره این را مرحوم نجم الائمه‌ی رضی دارد و عرض کردیم احتمال می‌دهیم شاید مرحوم نائینی گفت .**

**بله بل إنما هو ، دقت می‌کنید ؟ موضوعة ، صیغه‌ی إفعل ، لإيقاع ایقاع یعنی ایجادی دقت کردید ؟ این مبنای مرحوم نائینی است ، لإيقاع النسبة ، چون مبنای ایشان چون معانی هیآت معانی حرفی هستند هیآت حکمشان حکم حروف است همچنان که حروف ایجاد هستند هیآت هم ایجادی هستند دقت کردید ایشان تعبیر دارد لإيقاع النسبة .**

**عرض کردیم عده‌ای از آقایان من دیدم از معاصرین و غیرهم نوشتند للنسبة الطلبیة قدما نوشتند للطلب بعضی‌ها اضافه کردند متاخرین للنسبة الطلبیة و مرحوم نائینی این را اضافه کرده لإیقاع النسبة نه خود نسبت طلبیة چرا چون ایشان معانی حرفی را ایجاد می‌دانند اخطاری نمی‌داند ، اگر می‌گفتیم نسبت طلبیه باز اخطاری می‌شد و عرض کردیم آن نسبت طلبیة هم درست نیست چون نسبت یک مفهوم انتزاعی است بعد از اینکه امر کرد نسبت درست می‌شود می‌گوییم این آقا آمر است آن مأمور است این مأمور به ، امر بعد از امر نسبت درست می‌شود یک نسبت ثلاثی . چون عرض کردیم اراده‌ی تشریعی قوامش به سه چیز است مرید و مراد و مرادٌ منه ، اراده‌ی تکوینی دو چیز است مرید و مراد شما می‌خواهید دستتان را تکان بدهید مرید و مراد ، اما در اراده‌ی تشریعی لذا اگر تخلف می‌شود به خاطر اینکه مرادٌ منه هست، مرید و مراد و مرادٌ منه . می‌گوییم برو بیرون این مرادٌ منه آن شخص است ، مرید هم قائل است و مراد هم بیرون رفتن است .**

**این نسبت طلبی که آقایان اسمش را گذاشتند که بین سه جهت ایجاد می‌شود مثلا در باب بعت گفتند نسبت درست می‌کند نسبت تملیکی یعنی این را من تملیک کردم کتاب را در مقابل ، عرض کردیم آنجا نسبت انتزاع می‌شود این هم یکی از اشتباهات است در عده‌ای از کتب اصول متأخر من دیدم اسم نمی‌برم شاید شما هم دیده باشید للنسبة الطلبیة نه نسبة الطلبیة درست است نه أیقاع النسبة درست است نه حرف نائینی که ایجادی گرفتند درست است نه این حرف که نسبة طلبیة .**

**على أي حال بل هي موضوعة لإيقاع النسبة بين المبداء والفاعل ، مراد از مبداء در اینجا مرید است مراد از فاعل هم مرادٌ منه ، البته عرض کردیم اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم ومراد یک نسبت ثلاثی است نه نسبت ثنائی نسبت بین دو طرف نیست بین سه چیز است بین مرید و بین مرادٌ منه که مخاطب باشد و بین مراد که بیرون رفتن باشد ، یک نسبتی بین این سه تا پیدا می‌شود حالا ایشان نوشته بین المبداء والفاعل یک چیزی یکی‌اش را حذف فرمودند .**

**لدواعي منها الطلب ، ایشان طلب را از قبیل داعی می‌دانند انگیزه ، آن وقت داعی در خود او وارد نمی‌شود اصلا داعی البته بعد یک معنا ومنها التحدید ومنها الامتحان ، عرض کردم در عده‌ای از حواشی معالم هم من دیدم در کتب قدیم هم آمده در کتب اهل سنت ، اهل سنت فی ما بعد قرن ششم و هفتم و هشتم در این مباحث خیلی وارد شدند دیگر خیلی حال آدم به هم می‌خورد مباحث خیلی مثلا صیغه‌ی افعل را تا پانزده تا مورد برایش پیدا کردند که صیغه‌ی افعل تحدید و تعجیز و تصغیر و الی آخره دیگر انصافا خیلی ، حالا مرحوم نائینی می‌فرمایند تمام اینها از قبیل دواعی و انگیزه است اینها معانی صیغه‌ی افعل نیستند ومنها التحدید ومنها الامتحان ومنها غير ذلك وليست الصيغة من أول الأمر مستعملةً في الطلب ، صحیح این است که نه مستعملة فی الطلب عرض می‌کنیم بعد .**

**وللمنشئ فيها مفهوم الطلب ، انشاء نشده مفهوم طلب نه واقع طلب است مفهومش نیست ، بل بها يوجد مصداق من الطلب ، یک مصداقی از طلب چون طلب شما یا تکوینی است یا تشریعی ، اگر خودتان انجام دادید تکوینی است ، اگر به عهده‌ی کسی دیگری گذاشتید می‌شود تشریعی . اگر شما کتاب را باز کردید می‌شود تکوینی گفتید کتاب را باز کن می‌شود تشریعی ، دقت فرمودید ؟**

**داعي الطلب دون ما إذا كان بداعي التحديد والتعيين نعم فيما إذا كان بداعي الإمتحان ، عرض کردیم که در کتب اصول قدیم در همین متأخر ها مثل کفایه اصلا اوامر امتحانی را برایش یک حساب خاصی باز کردند . ایشان می‌گوید اگر و داعی امتحان باشد يمكن أن يقال إنّه طلب غايته أنّ صدق الطلب عليه ليس لمكان مطلوبية الفعل لمصلحة فيه بل لمكان بعث حركة عضلاة العبد ، مثلا می‌گوید برو آب بیاور می‌بیند حرف را گوش می‌کند از اتاق می‌رود بیرون یا نه نمی‌خواهد آب نمی‌خواهد این لمصلحة فيه ، در خود فعل که آب باشد مصلحتی نیست می‌خواهد ببینید حرف گوش می‌کند حرف شنو هست یا نه .**

**این را عرض کردیم حتی صاحب کفایه اصطلاحا اسمش را گذاشته اوامر انشائی یک اصطلاحی است در کفایه در مقابل اوامر فعلی یعنی وجوب انشائی یعنی حکم انشائی و حکم فعلی ، حکم انشائی حکم امتحانی را می‌گوید ایشان این هم یکی از اصطلاحات است حکم انشائی را یعنی آن که به داعی امتحان است ، حکم فعلی آن که مصلحت درش باشد مثلا آب می‌خواهد می‌گوید برو آب بیاور ایشان حکم فعلی و انشائی را این جور معنا کردند در کفایه احتمال می‌دهم آقای بروجردی هم شاگرد ایشان در این تقریرات ایشان به نظرم این طوری می‌آید همین مبنا ، عرض کردیم این مبنا قابل قبول نیست این ...**

**اصولا عرض کردیم اینها چون تصورشان بیشتر تصور عبد و مولی بود این طور بود چون این غالبا مولی است می‌خواهد ببینید عبد اطاعت می‌کند یا نه اگر ما رفتیم روی قانون ، قانون درش عادتا امتحان نیست اصلا در قانون مگر در یک حالاتی مثل حالات جنگ ، آمادگی و استعداد مثلا بوق می‌زنند که افراد فرار بکنند ، آژیری می‌کشند که کاری بکنند و الا در اوامر قانونی اوامر امتحانی معنا ندارد اصلا در قانون اوامر امتحانی معنا ندارد .**

**و لذا این تقسیم مرحوم آخوند هم که الان حکم انشائی داریم و فعلی ، انشائی را به معنای امتحانی گرفتند فعلی را به معنای واقعی گرفتند این قابل قبول نیست ، مرحوم نائینی انشائی را به معنای حکم قبل از فعلیتش گرفته مثلا الان شما وجوب نماز ظهر دارید اما فعلیت پیدا نکرده اقم الصلاة لدلوک الشمس فعلیت پیدا نکرده ، فعلیتش بعد از زوال است بعد از اذان به قول ما بعد از زوال است . عرض کردیم این مطلب مرحوم آقای نائینی هم علمی نیست فنی نیست آقای خوئی هم مبنایشان همین است فرق بین انشائی و فعلی را به فعلیت موضوع می‌دانند ، فعلیت موضوع در مباحث قانونی جایگاهی ندارد آن تاثیری ندارد در باب حکم حقیقت انشاء و حقیقت قانون آنها تاثیر ندارد ، دیگر حالا صحبت‌هایش چون شده .**

**به نظر ما فعلیت را زدیم به مقام ابراز یا ارسال رسل و انزال کتب ، یعنی اگر فرض کنید مجلس یک حکمی را تصویب کرد ما دام در وسائل اعلام جمعی در وسائل ارتباط جمعی نیامده فعلی نشده حکم فعلی نشده است . پس انشائی در جایی است که در مقام واقع جعل شده فعلیتش به ابرازش است به ایصال رسل و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا ، فعلیتش به آن نبعث رسولا است به بعث رسل و انزال کتب که اصطلاحا به مرحله‌ی بیان شدن و احتمال دارد حدیث مبارک ان الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنه نسیانا که از امیرالمؤمنین نقل شده فلا تتکلفوها ناظر به این مرحله باشد که شاید در مرحله‌ی انشاء بوده اما به مرحله‌ی ابراز نرسیده است یک جهاتی بوده مصالحی بوده که به مرحله‌ی ابراز نرسیده است .**

**یکی از حضار : فعلیت موضوع موجب تنجز پس هست ؟**

**آیت الله مددی : نه فعلیت موضوع ربطی ندارد فعلیت موضوع این است که انسان عمل را انجام بدهد کاری در اصول ندارد در قانون ندارد بحث قانونی ندارد .**

**یکی از حضار : الان برای بحث مسواک**

**آیت الله مددی : اصلا بحث فعلیت موضوع اذان بگویند یا نگویند حکم جعل شده این حکم هم به ما رسیده می‌خواهد موضوع در خارج اذان پیدا بشود یا نشود ، آن موضوع فعلیت موضوع را برای این است که اتیانش کنیم امتثالش کنیم ربطی به تنجز ندارد ربطی به فعلیت ندارد .**

**یکی از حضار : اوامر امتحانیه نفس الامر مهم است یا مامورٌ به ؟**

**آیت الله مددی : مامورٌ به ، اوامر امتحانیه را قبول نکردیم چرا سؤال می‌کنید چیزی که قبول نکردیم چرا سؤال می‌کنید ؟ اوامر امتحانی را قبول نکردیم بنا بر قانونی نظام قانونی ، برای عبد و مولی خوب است این بیشتر در نظام عبد و مولی و ذهنیت عبد و مولی است ، مولی می‌خواهد ببیند عبدش مطیع هست این را می‌شود تصور کرد لکن ما نظام عبد و مولی را قبول نکردیم ما در اصول نظام قانونی را قبول کردیم در نظام قانونی اوامر امتحانی معنا ندارد ، قانون برای امتحان معنا ندارد . علی ای حال روی نظام قانونی هم فعلیت به این معنا معنا ندارد**

**یکی از حضار : پس اصلا اوامر امتحانیه نداریم ؟**

**آیت الله مددی : اصلا ، بله یک نوع آمادگی هست و آن هم خودشان می‌گویند آمادگی**

**یکی از حضار : پس قضیه‌ی حضرت ابراهیم چطور می‌شود ؟**

**آیت الله مددی : آنجا واقعا بوده امر داشته به ضرب لکن خدا عوض کردند امر دیگری کردند ، بدل برایش قرار دادند یا ابت افعل ما تؤمر ، تؤمر هم دارد ، ستجدني إن شاء الله من الصابرين ، علی ای حال آنجا ظاهرا امر بوده لکن خدا بدل آن را قرار داده است .**

**علی ای حال اوامر امتحانی که بخواهد ببیند حضرت ابراهیم حالا بر فرض هم ما قبول بکنیم آنجا امر امتحانی بوده این موردی است این مورد تفسیر قانون به درد تفسیر قانون نمی‌خورد ، به درد اصول نمی‌خورد من عرض کردم یک نکته‌ی خیلی مهم است که توجه به آن نشده متاسفانه یکی از ضوابط مهم بحث‌های اصولی از قرن دوم به بعد دقت کنید هر مطلبی که در چند مساله‌ی فقهی تاثیر گذار بود این را در اصول گذاشتند اگر در چند مساله‌ی فقهی تاثیر گذار نبود در فقه گذاشتند .**

**مثلا ملازمات الان مثلا من باب مثال می‌گویند مثلا برای زن یهودی و نصاری چون در احکام ذمه بود که موی سرش را می‌شود در بیاورد یکی چیز در ملازمات ، اگر موی سر زن یهودی و نصرانی می‌شود موی سرش را در بیاورد و روسری نپوشد پس بالملازمة يجوز النظر إلى الشعر ، ببینید این اسمش شد ملازمات ، لکن این ملازمات در اصول ما نیاوردیم این در فقه می‌آورند . هر جا ملازمات جزئی باشد این را در فقه آوردند دقت کردید ؟**

**مثلا می‌گویند اگر شما عصیر عنبیه قلیان پیدا کرد نجس می‌شود تا ذهاب ثلثین شما اگر قاشق به هم زدید تا ذهاب ثلثین می‌گویند خود عصیر که پاک می‌شود آن قاشق هم پاک می‌شود بالملازمة ، چون در روایت نیامده که بعد قاشق را بشویید ، خوب این قاشق در خود عصیر بود خود دیگ وقتی نجس شد آن عصیر دیگ هم نجس می‌شود دیگر در روایت نیامده که دیگ را بشویید ، پس بالملازمه دیگ هم پاک می‌شود این اسمش را گذاشتند ملازمات اصطلاحا ، این ملازمات اگر جزئی باشد که من مثالش را زدم این در فقه است ، اگر ملازمات کلی باشد اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد است این ملازمات کلی است ، اگر یک شیئی مامورٌ به شد ضدش منهیٌ عنه است این ملازمه را در اصول آوردند دقت کردید ؟ پس این ضابطه و معیار همیشه در ذهن مبارکتان باشد ، معیار مساله‌ی اصولی این است که در یک مورد بیشتر جریان ، اگر قصه‌ی عبد و مولی باشد قصه‌ی واحده است**

**یکی از حضار : هر دو به نفع قضیه‌ی خارجیه است چه ...**

**آیت الله مددی : اصلا کار و بار فقهی ندارند اصلا بحث فقهی ندارند .**

**و لذا دقت کنید مثلا آیه‌ی مبارکه‌ای که در باب عده که آیا عود ضمیر اگر برگشت تخصیص عام هست یا نه دارند آقایان چیست آن آیه والمطلقات یتربصن بعد آن آیه ذیلش دارد که غرض خود اولش مطلقات عام است بعد ذیلش که رسیده بحث عده دارد گفتند لذا این آیا تخصیص می‌زند که مطلقات خصوص رجعی است یا بائن هم شامل می‌شود این مثال را آوردند که آیا استخدام چیست .**

**بعضی از آقایان معاصر من دیدم شاید هفت ، هشت ، ده صفحه راجع به این موضوع بحث کردند اصلا این بحث اصولی نیست چون این فقط یک مورد است چون این کلام عرفی نیست ، مثلا یکی بگوید علما به دیدن من آمدند به آنها گفتم به آنها یعنی به اصولیین آنها گفتم یا به نحوی‌ها گفتم**

**یکی از حضار : وبعولتهن**

**آیت الله مددی : بعولتهن احد بردهن ، صدرش مطلق مطلقات است ذیلش برای طلاق رجعی است ، گفتند نمی‌خواهد حالا بحث کنیم بحث من سر این نیست که استخدام است یا تخصیص است بحث من این است که اصلا این مساله اصولی نیست ، این یک مورد در آیه‌ی اجمال پیدا کرده این باید حل مورد بشود .**

**مضافاً که ما عرض کردیم اصولا طلاق بائن در قرآن نیامده مطلقات از همان اول مراد رجعی است اصلا نه استخدام است نه این حرف‌هایی که زدند این حرف‌هایی که تخصیص و استخدام و اینها هیچ کدامش اساس ندارند حالا کار به آن حرف نداریم ، اصلا آن بحث اصولی نیست دقت می‌کنید ؟**

**چرا چون این متعارف نیست شما بگویید علما دیشب نزد ما آمدند به آنها ، به آنها یعنی به خصوص نحویین گفتم علما ، ادبا بودند اصولیین بودند ، نحویین بودند به خصوص این قطعا عرف نیست این جای شبهه ندارد که شما یک جمع بیاورید بعد ضمیر را به بعضی از جمع برگردانید این قطعا عرفی نیست ، عرفیت ندارد .**

**پس اگر در موردی به کار برده شد این موردی است این را در اصول نیاورید دقت کردید چه می‌خواهم بگویم ؟ شما برای آن مورد هم غیر از همان آیه دیگر مورد دیگر ندارند ، فوقش این آیه اجمال دارد یا باید به قرینه‌ی روایت اهل بیت یا علمای اهل سنت با همان راه‌هایی که خودشان دارند علمای اسلام راه حلشان این است با قاعده‌ی اصولی حل نمی‌شود آن اصلا قاعده‌ی اصولی ندارد آن دقت کردید ؟**

**این را خوب دقت کنید که در مسائل اصولی معیار اساسی‌اش این است که باید در عده‌ای از مسائل سریان داشته باشد جریان داشته باشد اگر در مگر مساله‌ی خاص قصه‌ی حضرت ابراهیم خیلی خوب حالا قبول کردیم اینجا اوامر امتحانیه قصه‌ی حضرت ابراهیم سلمنا ، این قصه‌ی خاص است این به درد اصول نمی‌خورد دقت کردید ؟**

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین**